

سخن سردیبر

رمضان علی تبار*

مخالفان علوم انسانی اسلامی، دیدگاه‌ها و آرای خود را به شکل‌های گوناگونی به‌ویژه در رسانه‌ها و فضای مجازی طرح می‌کنند. برخی از اساس، منکر اسلامی‌سازی علوم‌اند و برخی دیگر، به‌رغم پذیرش اصل امکان اسلامی‌سازی، آن را غیرضروری، هزینه‌بر، ناکارآمد یا شکست‌خورده می‌دانند. این رویکردها و باورها درباره علوم انسانی اسلامی، ریشه در برخی مشکلات معرفتی و علمی دارد که در متن پیش رو به بررسی آن خواهیم پرداخت:

۱. تلقی نادرست از علم و دین و وجه اسلامیت علم: بحث امکان یا عدم امکان علم دینی یا علوم انسانی اسلامی، مبتنی و متوقف بر تلقی درست از علم، دین و علم دینی و علم انسانی است. برخی متأثر از مبانی دین‌شناختی و علم‌شناختی خاص (رویکردهای غربی و غیراسلامی)، از یک‌سو و داشتن تلقی خاص درباره علوم انسانی اسلامی، تحقق آن را از اصل و اساس منکر می‌شوند. آنان بر اساس مبانی دین‌شناختی (نگاه حداقلی به دین) و مبانی علم‌شناختی (تجربه‌محوری در علم) براین باورند که علوم انسانی اسلامی، به معنای جایگزین کردن علوم نقلی، جای علوم انسانی تجربی و استخراج آن از آیات و روایات، بوده و در نتیجه تحقق چنین علمی امکان‌پذیر نخواهد بود. به‌تصور آنان، علوم انسانی اسلامی یعنی استخراج گزاره‌های این علوم از متون دینی است. این نگاه از یک‌سو

* استاد پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (r.alitabar@chmail.ir).

بر مبانی دین‌شناختی ای استوار است که معتقد است منابع دین، محدود به کتاب و سنت بوده و آن هم تنها به امور اخروی و فرامادی می‌پردازد و از سوی دیگر بر مبانی علم‌شناختی است که علوم انسانی را صرفاً محصول روش تجربی می‌داند. در این نگاه، نه تلقی از دین، درست است و نه تلقی از علم و علم اسلامی.

توضیح اینکه مخالفان علوم انسانی اسلامی به دلیل تفاوت ماهوی میان علم و دین، منکر علم اسلامی شده‌اند و معتقدند علم اسلامی یعنی تبدیل علم به دین. این‌گونه سخنان نشان از نداشتن تلقی دقیق از علم، دین و علوم انسانی اسلامی است و تحلیل این‌گونه مباحث در فلسفه علم و فلسفه دین است و متأسفانه برخی با کمترین آشنایی با این علوم، وارد این‌گونه مباحث می‌شوند و سلباً یا ایجاباً قضاوت می‌کنند. ناگفته نماند امروزه برخی تلقی‌های افراطی از علوم انسانی اسلامی که ریشه در نقل‌گرایی، اخباری‌گری، نص‌محوری دارد، معتقدند تمامی علوم را باید از آیات و روایات استخراج کرد و این طرز تلقی باعث شده است در مقابل، مخالفان علم اسلامی آن را مبنا قرار دهند و نسبت به اصل مسئله علوم انسانی اسلامی با نگاه تردید بنگرند یا مخالفت کنند.

۲. بحث از علوم انسانی اسلامی (خواه موافقت و خواه مخالفت)، از سنخ مسائل فلسفی و تبعاً به عهده فیلسوف و حکیم (آشنا به فلسفه، معرفت‌شناسی، دین‌شناسی، فلسفه دین، فلسفه علم و...) است؛ از این رو برخی مخالفان علوم انسانی اسلامی که کمترین شناختی نسبت به این علوم دارند، نگاه عقلانی و بیرونی به دین، علم، جهان، جامعه و انسان نداشته و دیدگاه‌شان بیشتر شعاری خواهد بود.

۳. برخی مخالفان علم دینی بی‌آنکه کمترین مطالعه و پژوهشی در این باره داشته باشند یا آثار و انظار گوناگون در حوزه علم اسلامی خوانده باشند و عالمانه نقد کنند، تنها به شیپور مخالفت می‌دمند که خواهش ما نسبت این‌گونه قضاوت‌ها این است که ابتدا دیدگاه‌های گوناگون (موافقان و مخالفان علم اسلامی) را مطالعه کنند، سپس نظر دهند؛

به‌ویژه اینکه تخصص لازم را نیز باید داشته باشند.

۴. برخی ضمن محرز دانستن وجود علوم انسانی اسلامی، معتقدند علوم انسانی اسلامی، علمی‌اند که مسائل‌شان مسائل دینی و اسلامی است؛ مانند علوم فقهی و اصول فقه، حدیث، تفسیر و کلام و حتی فلسفه اسلامی را در زمره علوم اسلامی می‌دانند. نکته‌ای که در اینجا باید توجه شود اینکه با همان ملاکی که دانش اصول فقه، اسلامی شده است، سایر علوم انسانی نیز چنین قابلیت‌هایی دارند که در خدمت دین یا در راستای اهداف دین یا مبتنی بر دین باشند. به عبارت دیگر علم اصول فقه در اصل و فارغ از فقه، دانشی عقلایی و جهانی است؛ چگونه اصول عقلایی توانسته است صرفاً به دلیل ابزاریت آن برای فقه، دینی و اسلامی شود؟ پس یکی از ملاک و معیارها در اسلامیت علوم، نقش ابزاریت یک علم برای دین و معارف دینی است.

۵. در مخالفت با علوم انسانی اسلامی، گفته شده است:

علم‌های دیگر هر یک مسائل خاص خود را دارند و با روش خاص به تحقیق و پژوهش در مسائل می‌پردازند و ملاک درستی و نادرستی‌شان رعایت روش است. هیچ علمی را با ملاک بیرون از آن نمی‌توان سنجید.

این ادعا با توجه به مبانی اندیشه اسلامی به‌ویژه مبنای‌گرایی در معرفت‌شناسی و فلسفه علم، دقیق نیست؛ زیرا اولاً، ملاک صدق و کذب تمامی علوم به منطق و روش است و این اختصاص به علوم تجربی ندارد؛ ثانیاً، سنجش علم با مبانی و مبادی و منطق علم است که امری بیرونی است، نه درون علم؛ ثالثاً، اگر ملاک درستی یا نادرستی روان‌شناسی به روش است، ملاک درستی و نادرستی فلسفه و اصول فقه به چیست؟ مراد از ملاک بیرونی چیست؟ آیا ناظر به بحث مبنای‌گرایی و انجسام‌گرایی در معیار صدق است؟ اگر این‌گونه باشد و مراد از ملاک بیرونی، همان انسجام باشد که بعید است و اگر ملاک مبنای‌گرایی باشد، مبانی و مبادی یک علم، داخل آن علم نیستند؛ مثلاً معیار صدق و کذب تمامی

علوم، با روش‌شناسی و معرفت‌شناسی و فلسفه آن علم برمی‌گردد که دقیقاً ملاک بیرونی است و حتی علوم دینی نیز با این ملاک سنجیده می‌شوند.

۶. اینکه گفته می‌شود ما تنها می‌توانیم نسبت به علوم انسانی مدرن، نقد و ارزیابی داشته باشیم و بدون اطلاع و فهم دقیق از این علوم، ارزیابی امکان‌پذیر نخواهد بود، ولی درعین حال تولید علوم انسانی اسلامی معنا ندارد. پرسش درباره این‌گونه سخنان این است که اگر در علوم موجود، نقد و بررسی صورت گیرد و منطق، مبانی، مسائل و اهداف آن نقد شود و در ادامه معیارهای جدیدی ارائه گردد و با مبانی و منطق مطلوب، به حل مسائل خودمان پردازیم و... آیا محصول آن نمی‌تواند علم اجتماعی بومی یا اسلامی باشد؟ نکته دیگر اینکه قرار نیست بدون فهم علوم مدرن، به نقد آن پرداخته شود، بلکه همیشه در تولید دانش مطلوب، ابتدا دانش موجود به صورت دقیق مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد و سپس با معیارهای مطلوب به سمت تولید علم مطلوب پیش خواهیم رفت. البته به موازات حل مسائل بومی خودمان با نظریه و نگرش دینی خودمان و به تدریج مسائل انباشته و نظریه تولیدشده و راه حل‌ها و... تحقیق خواهد یافت و علم تولید خواهد شد؛ همان‌گونه که فقها و اصولیون در تولید علم اصول، این‌گونه عمل کردند. تولید علم بسان تولید خودرو نیست، بلکه تولید تمدن است که نیاز به زمان زیادی حتی چند قرن است.

۷. اینکه در نقد علوم انسانی اسلامی و مؤسسات علمی پژوهشی گفته می‌شود: «در مدت چهل سال، نتوانستند علوم انسانی اسلامی تولید کنند و... یا پروژه علوم انسانی اسلامی و علوم انسانی اسلامی با شکست مواجه شده است»، این‌گونه قضاوت‌ها ناشی از دو نوع بدفهمی است: نخست اینکه گمان کردند طرفداران و نظریه‌پردازان علوم انسانی اسلامی، درصدد تولید علوم انسانی اسلامی‌اند، درحالی‌که بیشتر نظریه‌پردازان در این زمینه فیلسوف و حکیم‌اند و آنان به بحث فلسفی و نگاه پیشینی می‌پردازند و کار فیلسوف، تولید علوم انسانی اسلامی نیست. فیلسوف، زیرساخت‌های نظری را تولید می‌کند و عالمان

علوم انسانی به با ابتدای بر آن مبانی، به مسائل انسانی پاسخ می‌دهند و به تدریج و در یک فرایند تولید و با انباشت مسائل و پاسخ‌ها و... علوم انسانی اسلامی تولید خواهد شد که متأسفانه برخی عالمان علوم انسانی مدرن، مانع ورود اندیشه‌های اسلامی در دانشگاه‌ها هستند. دومین مشکل و بدفهمی آنان به معنای تولید علم است که گمان می‌کنند تولید علم بسان ساخت کارخانه و تولید محصول صنعتی است که با دستور، نامه و فراهم‌سازی بودجه مشخص و به صورت یک پروژه تولید می‌شود. این نیز نشان از عدم توجه بر مسئله فرایندی و پروسه‌ای بودن تولید علم است. تولید علوم انسانی اسلامی با سی سال و چهل سال صورت نمی‌گیرد؛ همان‌گونه که جامعه مدرن و علم مدرن به تدریج و در بازه زمانی سیصد سال یا بیشتر بوده است؛ بنابراین برای رسیدن به جامعه مطلوب و علم مطلوب و پیشرفت متناسب، به همین زمان و زمینه نیازمندیم.

۸. اینکه گفته می‌شود علم، بی‌مرز و فاقد جهت است، نکته‌ای است که بدون داشتن تخصص (در علم‌شناسی، فلسفه علم، معرفت‌شناسی و فلسفه) قضاوت می‌شود و بیشتر شبیه یک شعار است تا حرف علمی؛ زیرا علوم انسانی، پاسخ به مسائل انسانی (فردی یا اجتماعی) بوده و هر فرد و جامعه‌ای، مسائل و مشکلات خاص خودش را دارد و پاسخ آن، نیازمند مطالعه همان جامعه و پاسخ درخور همان فضا و زمینه است. با مشکل و مسئله‌ای که در دنیای دیگر و فضای دیگر رخ داده و پاسخ‌ها، راه حل‌ها و نسخه‌ای که متناسب با آن محیط بوده را نمی‌توان برای منطقه و فرهنگ دیگری تجویز نمود. علمی که نتواند کنش‌های انسانی را تبیین، تفسیر یا پیش‌بینی کند یا تجویزهای مناسبی داشته باشد، مورد تأیید دین نخواهد بود.

۹. شاید گفته شود: «ماهیت علم، امری جهانی، عقلایی و خنثی است و دینی و غیردینی ندارد». در پاسخ باید گفت: مراد از علوم انسانی اسلامی، نفی جهانی بودن، عقلایی بودن و نفی خاصیت کاشفیت آن نیست، بلکه علوم انسانی اسلامی قرار است

ضمن دارابودن ماهیت و خاصیت اصلی علم، آن را از رنگ و لعاب ایسم‌ها و مکاتب انحرافی نجات دهد. این رنگ و لعاب، مانع کاشفیت، تبیین و تفسیر واقعی است و به همان میزان، تجویزات آن علم نیز انحرافی و نامطلوب خواهد بود. امروزه بیشتر علوم، دچار این ایسم‌ها و رنگ و لعابی‌اند و علمی را نمی‌توان یافت که خنثی باشد؛ خنثای از ایسم‌ها و رنگ و لعاب بشری که مانع تحقق علم واقعی و مانع رسالت کاشفیت آن می‌شود. امروزه بیشتر علوم انسانی مدرن، بخشی از پدیدار پیدای انسان را مورد مطالعه قرار می‌دهد و از زوایای گوناگون کنش انسانی، غافل‌اند، درحالی‌که علوم انسانی اسلامی می‌خواهد ضمن مطالعه بخش ظاهر و مادی انسان و جامعه، به ویژگی‌های پنهان و غیبی کنش انسانی نیز بپردازد. این غیر از بحث انسان‌شناسی فلسفی است؛ مراد، شناخت تمامی زوایای کنش انسانی است؛ بنابراین مقابله علوم انسانی اسلامی و علوم انسانی سکولار، مقابله علم و علم نیست، بلکه مقابله علم و جهل، علم و شبه‌علم، علم و ناعلم و مقابله هدایت و ضلالت است. علوم انسانی اسلامی از این لحاظ ضمن دارابودن ماهیت کاشفیت از واقع و خاصیت تبیین‌گری، تفسیرگری، پیش‌بینی و تجویزگری، امری خنثی نبوده بلکه ماهیت و هویت دینی و اسلامی نیز دارد. علوم انسانی اسلامی، جهت‌دار است، اما نه به جهات منفی و انحرافی (آغشته به ایسم‌های آلوده و مسموم)، اما از آن‌رو که بسان چراغ راه زندگی، واقع را نشان می‌دهد و تبیین درستی دارد یا تجویز مناسبی ارائه می‌دهد، اسلامی است؛ بنابراین علوم انسانی اسلامی نمی‌خواهد علم را از علم‌بودن خارج سازد، نمی‌خواهد علوم را نقلی کند، نمی‌خواهد علم را از مسیر اصلی‌اش خارج سازد.

۱۰. وجه دینی بودن و اسلامیت علوم، این است که به‌گونه‌ای هم‌راستا و هم‌جهت با دین باشد. به عبارت دیگر معیار دینی یا اسلامی بودن علوم انسانی، امتدادهای همه‌جانبه دین و اسلام در این علوم - همانند امتداد دین در انسان - است. عوامل و مؤلفه‌های گوناگونی در آن نقش دارند که از آن به مؤلفه‌های دینی تعبیر می‌کنیم. این مؤلفه‌ها

عبارت‌اند از: موضوع، مبادی، مبانی، منابع، منطق، مقاصد و اهداف و جهت‌گیری‌های علم که هریک دارای سنجش‌گره و شاخصه‌های گوناگونی‌اند که تا بتوان میزان دینی و اسلامی بودن علوم را سنجید؛ بنابراین اسلامی بودن، صرفاً استنباط از منابع نقلی دین نیست، یا صرفاً به معنای استناد به برخی آیات و روایات نیست، یا معیار دینی بودن علوم انسانی، صرفاً به دینی بودن منابع، یا مبانی و امثال آن نیست، بلکه به تناسب هر علمی، هر نوع استناد و انتساب به دین را شامل می‌شود. در برخی علوم همچون علم فقه، علم اخلاق و...، انتساب به دین، به دینی بودن همه جانبه و اسلامی بودن ارکان علم است. در برخی علوم، به دینی بودن اهداف و جهت‌گیری‌های علم است و در علوم دیگر، ناظر به دینی بودن منابع و مبانی است و در علوم الی و ابزاری، به وجه ابزاریت آن برمی‌گردد مثلاً دانش اصول فقه یا دانش منطق، نسبت به معارف دینی، نقش ابزار را دارند و در خدمت معارف دینی‌اند؛ بنابراین متصف به اسلامیت و دینی می‌شوند.

۱۱. برای تولید و تحقق علوم انسانی اسلامی سه گام اساسی وجود دارد: گام اول: تولید پارادایم علم اسلامی (تولید مبادی مکتب، مبادی و مبانی)؛ گام دوم، نقد علوم رایج و سکولار و مبانی آن بر پایه پارادایم اسلامی؛ گام سوم: طرح مسائل و پاسخ آنها، نظریه‌پردازی بر پایه پارادایم و مبانی مطلوب.

۱۲. امروزه گاهی پرسش می‌شود: علوم انسانی اسلامی در مدت چهل سال، کار به جایی نبرده است. در این باره باید گفت: اولاً، این پرسش در مورد علوم انسانی مدرن نیز مطرح است و آن اینکه آیا علوم انسانی مدرن وارداتی، توانسته است مشکلی از مشکلات جهان اسلام و کشور ایران اسلامی را حل و فصل کند؟ ثانیاً، تفاوت دو مقوله، در این است که بحث درباره علوم انسانی اسلامی که عمرش در کشور، کمتر از چهل سال است، در ابتدای کار قرار بوده و انتظار شق القمر نیز نمی‌توان داشت، اما علوم انسانی مدرن که عمری بیش از چهارصد سال دارد و بیش از یک قرن وارد کشور شده، کدام مسئله کشور را

توانسته حل کند؟ آیا توانسته است اجرای عدالت کند؟ آیا توانسته است اقتصاد مطلوب ارائه دهد؟ آیا توانسته است بانکداری مطلوب ارائه دهد؟ آیا توانسته است مشکل طلاق، اعتیاد، بیکاری، امنیت و... را حل کند یا فضای جامعه مطلوب را به ارمغان بیاورد؟ در حالی که در همین چهل سال نمونه و مدلی از علوم انسانی اسلامی را می‌توان در اندیشه سیاسی اسلام به‌ویژه نظریه ولایت فقیه دید که کارکردهای مثبت آن در زمان اندک در مقابل علوم انسانی مدرن، قابل ارائه است. اندیشه سیاسی که توانسته است با تمام هجمه‌های شرق و غرب، امنیت پایدار را برای کشور به ارمغان بیاورد و در جنگ‌ها، فتنه‌ها، مقاومت‌ها و... کشور را مصون نگه دارد و یک وجب از خاک کشور به یغما نرود، در حالی که در مدل‌های گذشته - اعم از پادشاهی یا مدل مدرن آن - که سکولار بوده، بخش‌های زیادی از کشور با کمترین تهدید، از ایران جدا شده و چه قراردادهایی که امضا شده و ننگ آن تا آخر باقی خواهد بود.

۱۳. اینکه گفته می‌شود بحث از علوم انسانی اسلامی، هزینه‌هایی را به دنبال داشته است؛ در پاسخ باید گفت: اولاً، مشابه این ایراد درباره صرف بودجه‌های کلان در واردات بیمارگونه علوم انسانی مدرن به کشور نیز مطرح است. بعضاً در مورد بودجه‌های صرف شده در حوزه علوم انسانی اسلامی سخن به میان می‌آید؛ هزینه‌ها و بودجه‌های کلانی که صرف علوم انسانی وارداتی و ترجمه‌ای (مدرن)، توسعه، بسط و گسترش آن شده و می‌شود نیز مطرح است؛ افزون بر هزینه‌های مادی، هزینه‌ها و آسیب‌های معنوی آن نیز تحمیل شده است که با پنجاه یا صد سال قابل اصلاح و جبران نیست. علوم انسانی مدرن به موازات آن سبک زندگی مدرن، آسیب‌ها و خسارت‌های معنوی فراوانی به جوامع اسلامی به‌ویژه ایران اسلامی زده است و باعث شست‌وشوی مغزی و انحراف فکری جوانان و جوامع شده است.